عدم تنافی صرف الشیء بودن ماهیت با محدود بودن آن

- صرف الطبیعة لایتثنی بالنسبة الی افراده و یتثنی بالنسبة الی الطبایع الاخری
- محدودبودن عامل ارتباط طبایع در بستر نفس الامر و ورای رابطه بودن خداوند

صرف الطبیعة لایتثنی بالنسبة الی افراده و یتثنی بالنسبة الی الطبایع الاخری

شاگرد: خُب، همه‌ی صرف الشیءها، لایتثنی و لایتکرر. طبیعت غیر خداوند همینطور هستند.

استاد: «لایتثنی و لایتکرر» نسبت به مرتبه‌ی طبیعت به افرادش.

شاگرد: خود طبیعت هم «لایتثنی» است.

استاد: ولو طبیعت انسان نسبت به بقر؟

شاگرد: آنکه طبیعت دیگری است.

استاد: همین که گفتید دیگر، پس «یتثنی». یعنی در موطن دیگری ثانی دارد. وقتی به رتبه‌ی افراد انسان نگاه می‌کنید، لایتثنی و لایتکرر. افراد همه، رقائق او هستند. خودش «لایتثنی و لایتکرر». اما وقتی هم طبیعت انسان را در بستر طبایع نگاه می‌کنید، «یتثنی»، «له ثان». یک طبیعتی داریم که دوم او است.

شاگرد: دوم او که دقیق نیست. دوم انسان که نیست.

استاد: یعنی طبیعت بقر در کنار طبیعت انسان دو طبیعت نمی‌شوند؟

شاگرد: طبیعت دوم انسان که نیست.

استاد: من نگفتم دوم طبیعت انسان است. یعنی خود او «لایتثنی».

شاگرد: «لایتثنی» یعنی ما یک طبیعت انسان داشته باشیم و طبیعت انسان شماره‌ی دوم را هم پیدا کنیم.

استاد: یعنی طبیعت، وحدت عددی ندارد. طبیعت واحد من عدد نیست. چون یک، دو دارد. پس طبیعت انسان «لایتثنی». وحدتش وحدت عددی نیست. دو بردار به این معنا نیست. اما دو بردار به این معنا که یک طبیعت ثانی برای او باشد هست. لذا کنار این طبیعت، طبیعت دیگری هم هست.

این هم یک جور دو برداشتن است. دو هست. دو تا طبیعت داریم. درست است.

شاگرد ۲: ثانی معه.

استاد: طبیعت انسان، «معه طبیعة ثانیة». فرض ندارد؟

شاگرد: دارد.

محدودبودن عامل ارتباط طبایع در بستر نفس الامر و ورای رابطه بودن خداوند

استاد: تمام شد و لذا خدای متعال این جور نیست. نکته اش این است: ولو طبیعت انسان در آن معنایی که درست هست و درکش میکنیم، «لایتثنی» است. اما محدودیت ذاتی دارد. محدودیت ذاتی را که نمیتوانید از آن بگیرید. صرافت طبیعت با محدودیت ذاتی خود ماهیت، قابل جمع است. شما هم که تا حالا معنا میکردید به این صورت معنا نمیکردید که یعنی طبیعت انسان بینهایت است. قابل جمع است. بنابراین چون محدودیت ذاتی دارد و بیرون از ذات او است، با بیرون خودش رابطه برقرار میکند و این رابطه در بستر نفس الامر مقوم کیان ذات او است و اینچنین رابطه برقرار کردن برای خداوند متعال محال است. موطن ذات خداوند متعال ورای رابطه است. اصلا نمیتوانید در مورد او بگویید: «کفوا احد». کفو، به این صورت، ندارد.